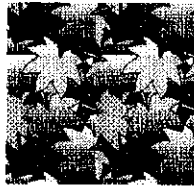


علم تفسیر

آیت الله محمد هادی معرفت



۴- **عهد تدوین**، دانش تفسیر در این دوره گسترده تر از دوره تابعین است، و بسته به تواناییهای علمی و ادبی مفسران از ویژگیها و روشهای گوناگونی برخوردار است.

نیاز به تفسیر

قرآن کتاب هدایت است، و برای همگان فرود آمده، در انحصار دسته یا گروه خاصی نیست.

«هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین»
(آل عمران: ۱۳۸)

«هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون»
(جاثیة: ۲۰)

«و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین» (نحل: ۸۹)

در عین حال، در قرآن مواضع ابهام بسیار و مورد اجمال بی شمار است، زیرا در قرآن، اصول معارف و کلیات شریعت مطرح گردیده، تفاسیل و جزئیات را بایستی از دلائل شرع و عقل به دست آورد.

بسیاری از مطالب عالیة قرآن، در قالب تمثیل و تشبیه و استعاره نمودار گشته، ذوقی لطیف و درکی ظریف نیاز دارد تا به عمق مطالب رهنمون گردد.

در قرآن، به وقایع تاریخی و سرگذشت امتها اشارت رفته، و احیاناً به حوادث آن دوران نظر دارد؛ تا به آن وقایع و حوادث وقوف کامل نباشد، فهم درست آیات مربوط به آنها امکان پذیر نیست.

قرآن از لحاظ وزنه ادبی و فنون لغوی، در سطحی بسیار بالا قرار دارد، کسانی که با ادبیات عرب و ویژگیهای لغت آشنایی ندارند، به خود گمان نبرند که به معانی لطیف و دقایق ظریف قرآن پی می برند.

اینها برخی از عوامل ابهام و اجمال در قرآن است که علم تفسیر را فنی اختصاصی جلوه می دهد، گرچه راه رسیدن به این دانش، برای همگان باز است، بدون توشه و رهنما، پیمودن این طریق دشوار است.

موارد تفسیر و فرق آن با موارد تاویل

تفسیر- آن گونه که در تعریف آن گذشت - رفع ابهام و حل اشکال حاصل در لفظ و عبارت است. هرگاه در نحوه بیان، اجمال و ابهامی پیش آید، یا پیچیدگی در

تفسیر یکی از علوم اسلامی است که پیدایش آن در عهد رسالت صورت گرفت، در آن عهد مسائل پراکنده و گوناگون پیرامون مطالب وارده در قرآن، بر پیغمبر اکرم (ص) عرضه می شد، و آن حضرت به حکم و وظیفه، هریک را به فراخور حال شرح و بسط می فرمود.

در سوره نحل (۱۶: ۴۴) می خوانیم: «و أنزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون».

(قرآن را بر تو فرستادیم، تا آن را برای مردم تبیین نمایی، آن گاه خود به تفکر بنشینند.)

در این آیه سه وظیفه اساسی مطرح شده:
۱- بر خداوند مهربان لازم است پیام روح بخش خود را برای مردمان بفرستد.

۲- پیغمبر اکرم (ص) وظیفه دارد، در ضمن عرضه پیام آسمانی، آن را برای مردم توضیح داده، تبیین نماید و شرح و تفسیر کند.

۳- بر مردم است که در این پیام الهی و رهنمودهای پیغمبر گرامی اندیشه کنند و راه سعادت خود را در آن بیابند.

لذا هرگاه مسلمانان، با مشکلی در فهم معانی قرآن، یا درک مطالب عمیق آن، روبه رو می شدند، فوراً به سراغ پیغمبر اکرم (ص) رفته، علاج درد خود را در آنجا می یافتند.

در این زمینه پرسشها و پاسخهای فراوانی در دست است، که هسته اولیة علم تفسیر را تشکیل می دهد، و زیربنای تفاسیر صحابه و تابعین گردیده، سپس در عهد تدوین، که تفسیر مانند دیگر علوم اسلامی، به صورت مدون درآمد، مجموعه اقوال و آرای سلف، بزرگترین و سرشارترین مایة تدوین تفسیر گردید.

از این رو علم تفسیر را از نظر تاریخی در چهار دوره عمده رده بندی کرده اند و ویژگیهای هر دوره از نظر شیوه و روش ارزیابی شده است:

۱- **عهد رسالت**، تفسیر این دوره به صورت پراکنده صورت گرفته و پرسشها و پاسخها بسیار کوتاه است.

۲- **عهد صحابه**، تفسیر در این دوره پراکنده، ولی تا حدودی گسترده و همه جانبه است.

۳- **عهد تابعین**، تفسیر در این دوره به صورت منظم و شکل یافته و گسترده تر و همه جانبه تر از عهد صحابه، با اضافه اجتهاد در ابعاد مختلف تفسیر صورت گرفته است.



۲۴: ۳۵).

و در شناخت انسان و فلسفه وجودی او و پهنای قدرت طبیعی (مادی) و معنوی او، به طور گذرا فرموده است:
«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره؛ ۲: ۳۰)
«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (بقره؛ ۲: ۳۱)
«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ» (حاثیه؛ ۴۵: ۱۳)

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء؛ ۱۷: ۷۰)
«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف؛ ۷: ۱۷۲)
«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه» (انشقاق؛ ۸۴: ۶)

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم؛ ۳۰: ۳۰).
و در مقدار نقش انسان در فرآورده های خویش به طور خلاصه فرموده است:

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ، أَلَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ»
«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ، أَلَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»
(واقعه؛ ۵۶: ۵۸ - ۶۴)

«وَمَارِمِيتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (انفال؛ ۸: ۱۷)
«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان؛ ۷۶: ۳۰)
«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَاتَعْمَلُونَ» (صافات؛ ۳۷: ۹۶)
«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر؛ ۳۹: ۶۲)
«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (يونس؛ ۱۰: ۱۰۰)

«وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره؛ ۱۰۲: ۲)

در باب احکام فرعی، عبادات، معاملات و سیاسات صرفاً به بیان اصول تشریح بسنده شده، شرایط و تفصیل آن به سنت موکول گردیده است، مانند:
«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»
(بقره؛ ۲: ۴۳)

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ

عبارت رخ دهد، تفسیر، آن ابهام یا اجمال را می زداید، و آن بیچیدگی و اشکال را رفع می کند. از این رو گفته اند: «التفسیر، رفع القناع عَنِ اللَّفْظِ الْمُشْكَلِ».

ولی تأویل، صرفاً در مورد متشابهات است؛ گرچه ابهامی در لفظ و عبارت، از نظر ظاهر وجود نداشته باشد. مثلاً: «أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ» (انعام؛ ۱۵۸) و «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامة؛ ۷۵: ۲۳). برحسب ظاهر، جسمانیت خدا را می رسانند، لذا گروهی در فهم این آیات دچار اشتباه شده قائل به جسمیت خداوند شده اند، ولی کسانی که عارف به اصول تشبیه و استعاره و مجاز باشند دچار این اشتباه نمی گردند.

پس موضوع تفسیر ابهام لفظ است و موضوع تأویل، تشابه معنی. اما هر یک از ابهام و تشابه عوامل بخصوصی دارند که به شرح آن می پردازیم:

عوامل ابهام

عوامل ابهام در قرآن که ضرورت تفسیر را ایجاب می کند از این قرار است:

۱- در قرآن، از اصول معارف و فروع احکام بسیار سخن رفته، ولی تماماً به طور کلی و گذرا رقم یافته و نیاز به تفصیل و تبیین بیشتری دارد، که در گفتار و کردار پیغمبر اکرم (ص) و دیگر بزرگان دین و آگاهان شریعت یافت می شود.

مثلاً در شناخت خدا و صفات ذاتی او با جملاتی کوتاه، ولی فشرده و رسا، مسائلی مطرح شده که به باز شدن و شرح و تبیین نیاز دارد. مانند:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری؛ ۱۱: ۴۲)

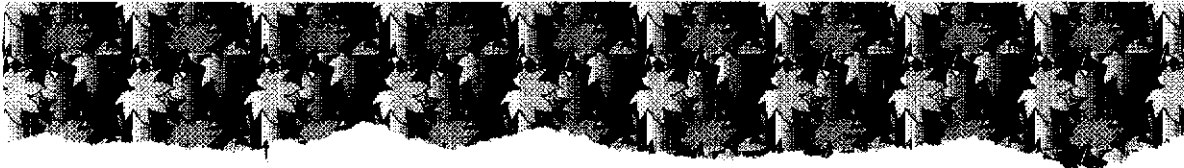
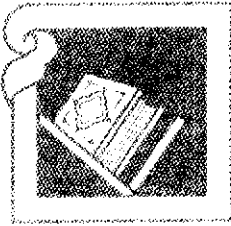
«لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام؛ ۶: ۱۰۳)

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (انعام؛ ۱۸: ۶)

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

«لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (انبیاء؛ ۲۲: ۲۱)

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (سوره نور؛



شاکر علیم» (بقره؛ ۲: ۱۵۸)

که تفصیل این مراسم را باید به مقتضای روایاتی چون: «خذوا عتی مناسککم» در سنت جستجو کنیم.

۲- دومین عامل که موجب ابهام گردیده، اشارتهایی است که به طور سربسته در قرآن آمده و برخی عادات و رسوم جاهلیت را مورد نکوهش قرار داده. و نیز به پاره‌ای از کردار و رفتار امتهای پیشین که در برخورد با انبیا و شرایع آسمانی داشته‌اند، اشارت رفته. تا آن عادات و رسوم و شیوه‌ها به خوبی روشن نگردد، جهت نکوهش به دست نمی‌آید.

لذا برای شناخت کامل مفاهیم قرآنی، آشنایی با فرهنگ و تاریخ گذشتگان؛ آنهایی که در قرآن از آنها یاد شده، لازم و ضروری است و یک نیاز تفسیری به شمار می‌رود.

مثلاً در سوره توبه می‌خوانیم:

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحَلِّوْنَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سِوَاءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۹: ۳۷)

در جاهلیت عرب، در مورد «نسیء»، دو عادت نکوهیده وجود داشت:

۱- سال شمسی ده روز و اندی با سال قمری تفاوت دارد، و طبق فصول چهارگانه تنظیم شده، ولی عرب که می‌خواست مراسم حج ابراهیمی پیوسته در فصل بهار انجام گیرد، و ناگزیر بود این اعمال را در ماه ذی‌الحج انجام دهد، به ناچار بدعتی اندیشید، و برای وفق دادن ماههای عربی با فصول چهارگانه، هر سه سال یک بار ماه ذی‌حج را به جلو می‌راند. سه سال به جای ماه محرم، و سه سال به جای ماه صفر، و همین‌گونه رفتار می‌کرد تا کسری سال قمری را بدین وسیله جبران کند، و آن را با سال شمسی هماهنگ نماید. و این کار را «نسیء» گویند، از ریشه «نَسَأَ» به معنای «أَخَّرَ» و به عقب افتادن.

و این کار ادامه داشت تا مکه مکرمه- در سال ۸ هجری- فتح شد. در آن موقع، ماه ذی‌حج دوره سال خود را طی کرده، و به جای خود بازگردیده بود، لذا پیغمبر اکرم (ص) اعلام فرمود: از این پس ماههای حرام در جای خود استوارند و جابه‌جا نمی‌شوند. «الْأَوَّلُ وَالزَّمَانُ قَدْ اسْتَعَادَ كِهَيْأَتَهُ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء؛ ۱۷: ۷۸)

«و اقم الصلاة طرفی النهار وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ ان الحسَنَات يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكُمْ ذِكْرِي لِلذَّكَّارِينَ» (هود؛ ۱۱: ۱۱۴)

«حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى و قوموا لله قانتين» (بقره؛ ۲: ۲۳۸)

«ان الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً» (نساء؛ ۱۰۳: ۴)

در قرآن، بیش از این وارد احکام و شرائط و تفصیل نماز نگریده، که تمامی این تفصیلات را بایستی از سنت به دست آورد مانند این روایت: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصْلَى». (۱)

همچنین در باب زکات جز چند مورد که کلیات آن را می‌رساند وارد جزئیات نشده:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ ان صَلَوتُكَ سَكَنٌ لَهُمْ» (برائة؛ ۹: ۱۰۳)

«انما الصدقات للفقراء و المساكين و العالمن علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل اللّٰه و ابن السبیل فریضة من اللّٰه و اللّٰه علیم حکیم» (برائة؛ ۶۰: ۹)

در قرآن کریم درباره حج می‌خوانیم:

«وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ اِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران؛ ۳: ۹۷)

«وَاتِمُوا الْحِجَّ وَ الْعَمْرَةَ لِلّٰهِ» (بقره؛ ۲: ۱۹۶)

«فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعَمْرَةِ اِلَى الْحِجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ فِي الْحِجِّ وَ سَبْعَةَ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةً كَامِلَةً» (بقره؛ ۲: ۱۹۶)

«ذَلِكُمْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلَهُ حَاضِرًا الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (بقره؛ ۲: ۱۹۶)

«الْحِجُّ اشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ، فَمَنْ فَرَضَ فِيْهِنَ الْحِجَّ فَلَ رَفْتٌ وَ لَا فِسْقٌ وَ لَا جِدَالٌ فِي الْحِجِّ» (بقره؛ ۲: ۱۹۷)

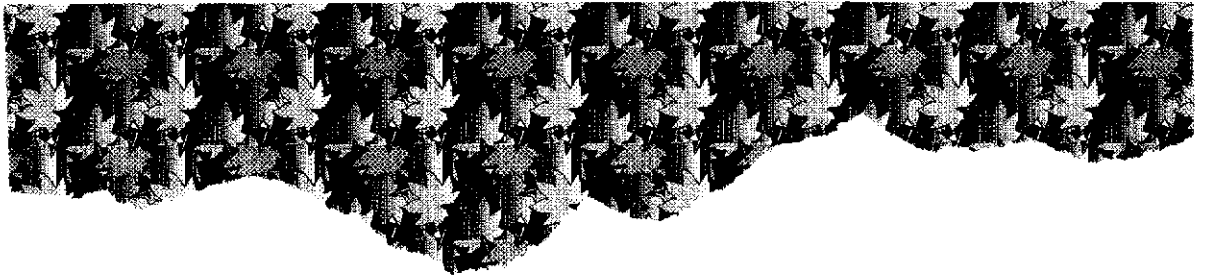
«فَاِذَا اَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» (بقره؛ ۲: ۱۹۸)

«ثُمَّ اَفِضُوا مِنْ حَيْثُ اَفْضَيْتُمْ» (بقره؛ ۲: ۱۹۹)

«وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ، فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ تَاخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ التَّقِيءُ» (بقره؛ ۲: ۲۰۳)

«انَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اِنْ يَطُوفَ بِهَمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ

۱- امام صادق(ع) در جواب کسی که از سبب نام نبردن علی و اهل بیت در قرآن جویا شده بود، فرمود: «خداوند، نماز را در قرآن واجب نموده، ولی نگفته سه یا چهار رکعت، تا آن‌گاه که پیغمبر اکرم(ص) آن را برای مردم شرح و بسط داد». (کافی، ج ۱، ص ۲۸۶).



و آیه: «لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جتّان عن يمين و شمال» (سبأ؛ ۳۴: ۱۵)

و آیه: «وان لوطاً لمن المرسلين اذ نجّيناه و اهله اجمعين إلا عجوزاً في الغابرين ثم دمّرنا الآخرين و انكم لاتمرون عليهم مصبحين و بالليل افلا تعقلون» (صافات؛ ۱۳۸: ۱۳۳)

و آیه: «واذكر أخوا عاد اذ انذر قومهم بالأحفاف» (احقاف؛ ۴۶: ۲۱)

و آیه: «فانتقمنا منهم فاغرقناهم في اليم بأنهم كذبوا بآياتنا و كانوا عنها غافلين و اورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون مشارق الارض و مغاربها التي باركنا فيها...» «و جاوذا بني اسرائيل البحر...» (اعراف؛ ۷: ۱۳۸-۱۳۶)

و آیاتی از این قبیل که برای فهم آنها علاوه بر اطلاعات تاریخی، اطلاعات جغرافیایی قدیم نیز لازم است.

۳ - سوّمین عامل ابهام، کثرت استعاره و تشبیه و کنایه است، که فهمیدن دقت و ظرافت آنها به ذوقی سرشار و اطلاعات ادبی گسترده نیاز دارد.

قرآن، انبوهی از مطالب عالی و مسائل ظریف، برای بشریت به ارمغان آورده، که تا آن زمان به فکر انسانها نرسیده بود و از اندیشه‌ها فراتر است. از این رو، الفاظ و عباراتی که قالب آن معانی و گویای آن مفاهیم باشد، در اختیار نداشتند و در اندیشه وضع آن نبودند. زیرا انسان طبق نیاز خود به وضع الفاظ می پردازد، و برای معانی متداول و متعارف خود قالبهایی می سازد.

لذا، قرآن، برای افاده معانی راقیه خود، به ناچار، به آوردن یک رشته استعاره و کنایه و مجاز، دست یازید. و این گونه استعاره‌ها و کنایه‌های نوپیدا، از دیدگاه عرب آن روز بی سابقه و غریب می نمود، گرچه مردم عرب با اسلوب و شیوه به کار رفته آشنایی داشتند.

این بود که در بسیاری از جمله‌ها و تعابیر وارد در قرآن، گونه‌ای از ابهام و اجمال پدید گشت، که با تأمل در قرائن و دلائل مربوط به آن، واضح و لائح می شود.

در سوره انفال می خوانیم:

«يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه و أنه اليه تحشرون و اتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصه و اعلموا ان الله شديد العقاب» (۸: ۲۵ - ۲۴)

السنة اثنا عشر شهراً فمنها اربعة حرم ثلاثة متواليات؛ ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم و رجب الذي بين جمادى و شعبان».

۲- دیگر آنکه عرب را عادت بر جنگ و جدال و قتل و غارت بود، گاه اتفاق می افتاد که در گرما گرم جنگ و نزدیک شدن گروه برتر به پیروزی، با آغاز شدن ماه حرام روزه رو می شدند، لذا برای آنکه جنگ را ادامه دهند و پیروزی قریب الوصول را به چنگ آورند و به گروه مغلوب مهلت جمع آوری قوا ندهند، گروه برتر اعلام می کرد ماه حرام که آغاز شده، از جای خود گردانیده شده و جای خود را به یک ماه حلال داده، مثلاً می گفتند: ماه رجب، جای خود را به ماه شعبان داده، و اکنون ماه شعبان است، پس از یک ماه دیگر ماه رجب آغاز می شود، لذا ماه حرام به تأخیر افتاد! (۲)

این عمل نکوهیده، علاوه بر خودخواهی و حاکمیت منطوق زور، دست درازی در شریعت جهانی ابراهیمی بود که عرب آن را پذیرفته بود و نقض حاکمیت قانون طبق دلخواه شمرده می شد.

لذا خداوند می فرماید:

«انما النسئ زيادة في الكفر» (نسئ فزونی در کفر و سرکشی است).

و از این قبیل آیات بسیار است که تا شأن نزول آنها روشن نگردد، محتوای آنها به طور کامل روشن نمی گردد:

مانند آیه: «وليس البربان تأتوا البيوت من ظهورها و لكن البر من اتقى و أتو البيوت من ابوابها و اتقوا لله لعلكم تفلحون» (بقره؛ ۲: ۱۹۸)

و آیه: «و ما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاء و تصدیه...» (انفال؛ ۸: ۳۵)

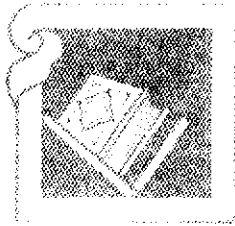
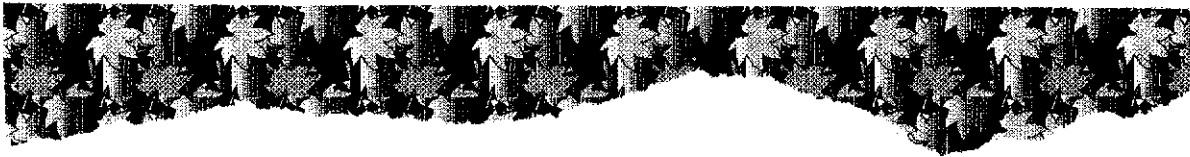
و نیز در مورد آیاتی که درباره امم سالفه نازل گردیده، آگاهی بر فرهنگ و شیوه زندگی و برخورد آنان با شرایع الهی، ضروری است:

مانند آیه: «و عاداً و ثموداً و اصحاب الرسّ و قروناً بين ذلك كثيراً» (فرقان؛ ۲۵: ۳۸)

و آیه: «مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذين من بعدهم» (غافر؛ ۴۰: ۳۱)

و آیه: «و اصحاب الأيكة و قوم تبع كل كذب الرسل فحقّ وعيد» (ق؛ ۵۰: ۱۴)

۲- رجوع شود به مجمع البیان ج ۵ ص ۲۹.
۳- رجوع شود به تفسیر صافی- فیض کاشانی، ج ۱ (اسلامیه تهران) ص ۸۷۹.



جوامع بشری است.

۴- عامل چهارم ابهامات آن است که بسیاری از امور با عنوان کلی در قرآن مطرح شده اند و مصادیق آنها جای بحث و گفتگوست، با مراجعه به لغت نیز مشکل حل نمی گردد، و ظاهر لفظ چیزی به دست نمی دهد و جز با بررسی و تحقیق گسترده و عمیق این ابهامات قابل رفع نیست.

مثلاً کلمه «برهان» در سوره یوسف:

«ولقد همّت به وهم بها لولا ان رأی برهان ربّه» (۱۲):

(۲۴)

این «برهان» کدام است که جلو پیغمبری همچون یوسف صدیق را گرفت و او را از «هم» (قصد و نیت معصیت) بازداشت؟

در سوره نبا: «یوم یقوم الروح والملائکة...» (۷۸):

(۳۸)

این «روح» کیست که در ردیف ملائکه قرار گرفته؟ در سوره نمل: «و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا باياتنا لا یوقنون» (۲۷):

(۸۲)

این «دابه» چیست که در آن هنگام چنین سخنی می گوید؟

در سوره زلزال: «اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان مالها یومئذ تحدّث اخبارها بان ربک اوحی لها یومئذ یصدّر الناس اشیاناً لیروا اعمالهم...»

این «انسان» کیست که در آن روز با زمین سخن می راند؟

۵- پنجمین عامل ابهامات یاد شده وجود کلمات غریب در قرآن است.

در قرآن کلماتی یافت می شود مانند «صلّد» و «املاق» و «منساء» که متداول لسان همگان نبوده، مخصوص برخی قبائل بوده و دیگران از آن آگاهی نداشته اند. قرآن با احاطه ای که بر مجموع لغات قبائل داشت، هر کلمه ای را به فراخور حال و بموقع مورد استعمال قرار داده است. این امر أحياناً برای عامه ایجاد ابهام کرده است. از این رو نیاز

در این آیه چندین استعاره و تشبیه به کار رفته که عمده ترین آنها مسأله «حیلوله» است: چگونه خداوند میان انسان و قلب او حائل می گردد؟

مفسرین در این زمینه گفته ها دارند، و بیش از پنج وجه در توجیه آن بیان داشته اند. نزدیک ترین آنها در نظر، آن است که انسان خود را فراموش کند و در مسیر انسانیت هرگز قدمی برندارد. و این سخت ترین عقوبتهاست که بر اثر سرپیچی از فرمانهای الهی دچار آن می گردد. «نَسُوا اللّٰهَ فأنسأهم انفسهم اولئک هم الفاسقون.» (حشر؛ ۱۹:۵۹)

در دو جای قرآن، از فروکش شدن زمین سخن رفته، و آن را به عنوان تهدیدی قابل لمس مطرح کرده: در سوره رد آمده:

«اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها واللّٰه یحکم لامعقب لحکمه و هو سریع الحساب» (۱۳: ۴۱)

و در سوره انبیاء می خوانیم:

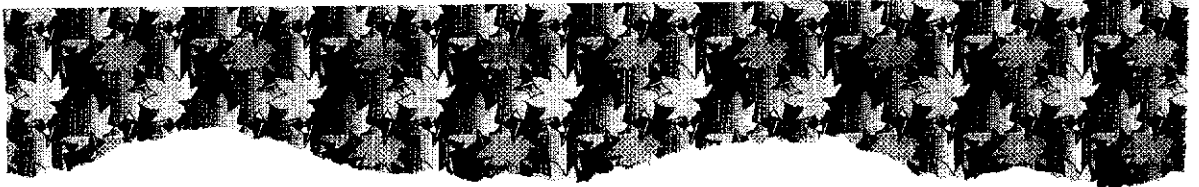
«افلا یرون انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها أفهم الغالبون» (۲۱: ۴۴)

در آیه نخست «اولم یروا...» (آیا ندیده اند...) معلوم می شود که این مسأله پیوسته چیزی بوده که در معرض دید آنان قرار داشته! و در آیه دیگر «افلا یرون...» (آیا نمی بینند...) برمی آید که این مورد اکنون در معرض دیدشان قرار دارد!

لذا این سؤال پیش می آید: مقصود از «نقص الارض» در این دو آیه چیست؟

در تفاسیر وارده از ائمه سلف، مخصوصاً امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) آن را کنایه از فروکش شدن آبادی دانسته، و سبب آن را کمبود علما و دانشمندان شمرده اند (۳). اگر ملتهای سرکش و غرقه در فساد، دچار عقوبتی بس هولناک می گردند، از این روست که در چنین جامعه هایی دانشمندان پرورده نمی شود، و رفته رفته با رخت بر بستن علم و دانش از میان جامعه، تباهی و خرابی جای عمران و آبادی را خواهد گرفت.

پس مقصود از «ارض» در اینجا، کره خاکی نیست، صرفاً آبادی و عمران مقصود است. چنان که درباره عقوبت «محرابین» آمده: «اوینفوا من الارض» (مائده: ۳۳) که کنایه از رانده شدن از آبادیها و بیرون شدن از



إِصْر (آل عمران؛ ۳: ۸۱) به معنای عهد. از نَبَط.
سَفْح (نساء؛ ۴: ۲۴) به معنای زنا. از قَرِيش.
إِمْلَاق (انعام؛ ۶: ۱۵۱) به معنای جوع: گرسنگی. از
قبیله لَحْم.
مُكَاء (انفال؛ ۸: ۳۵) به معنای صغیر: صوت زدن.
از قَرِيش.
نَكْصَ (انفال؛ ۸: ۴۸) به معنای رجوع: بازگشت. از
قبیله سلیم.
عِیلَة (براءة؛ ۹: ۲۸) به معنای فقر و فاقه: سنگینی
زندگی، از هذیل.
یَعزَب (یونس؛ ۱۰: ۶۱) به معنای یغیب: پنهان
می شود. از کَنانَة.
مَنسَأَة (سبأ؛ ۳۴: ۱۴) به معنای عصا: چوب دستی.
از حَضْرَمَوْت و انمار و خُثَم.
جَدَث (یس؛ ۳۶: ۵۱) به معنای قبر. از هذیل.
واصِب (صافات؛ ۳۷: ۹) به معنای دائم. از قَرِيش.
مَقالید (زمر؛ ۳۹: ۶۳) به معنای مفاتیح: کلیدها. از
حَمیر.
أَسْن (محمد؛ ۴۷: ۱۵) به معنای متن: گنبدیده. از
قبیله تَمیم.
وَدَق (روم؛ ۳۰: ۴۸) به معنای مطر: باران. از قبیله
جَرَهَم. (۶)

۶- ششمین عامل ابهامات یاد شده اشارتهایی است
گذرا به برخی از اسرار طبیعت، که در عرض کلام آمده و
ذاتاً مقصود نبوده است؛ گرچه برای اثبات مطلب مورد
عنایت قرار گرفته اند، لذا به طور سربسته و کنایه وار از آن
سخن رفته. باز شدن این اشارات و رسیدن به عمق
مطلب، نیاز به آگاهیهای علمی فراوان دارد.

در سوره انعام می خوانیم:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ
أَنْ يُضَلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ
كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». (۶: ۱۲۵)

عبارت «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» یک تشبیه است؛
یعنی کسی که مورد غضب الهی قرار می گیرد و خداوند
عنایت خویش را از وی دریغ می دارد و او را در وادی

به پرسش می افتاد، و تا مفهوم آن کلمه روشن نمی شد،
تفسیر آیه یا معنی جمله معلوم نمی گردید.
کتابهایی در این زمینه نگاشته شده، و این گونه کلمات
را با نام «غریب القرآن» جمع آوری نموده و معانی آن را
روشن کرده اند (۴).

و این گونه «غرابت» مُخَلَّب به فصاحت کلام نیست،
زیرا کلمه در جای خود، و نزد فصحای قبائلی بزرگ
متعارف بوده، گرچه نزد دیگران که آشنایی با اوضاع
لغوی آن گونه قبائل نداشتند نامأنوس می نمود.

«غرابت مُخَلَّب» غرابتی است که در مجموعه لغات
قبائل نامأنوس باشد تا آنجا که فصحای قوم، مطلقاً از
استعمال کردن چنان کلماتی پرهیز کنند. شرح این
موضوع در علم «بیان» آمده است.

خلاصه اینکه قرآن با احاطه کامل، این کلمات را از
حالت اختصاصی قبائلی درآورد، یک گونه توحید لغوی
در لسان عرب ایجاد کرد، که خود خدمتی بزرگ به این
لغت بود، و آن را از پراکندگی رها کنید.
اینک گوشه ای از «کلمات قبائلی» که در قرآن آمده
است:

قرآن از لغات نزدیک به سی قبیله از قبائل بزرگ عربی
بهره گرفته؛ مانند قبائل: همدان و هذیل و هوازن و کنده و
کنانه و لَحْم و غَسَّان و قَرِيش و تمیم و ثقیف و خزاعه و
نَقَلَب و قیس و نَبَط.

و نیز از لغات هفت منطقه از بلاد معروف عرب، یعنی
حجاز، حَضْرَمَوْت، سبأ، عمان، مدین، یمامة و یمَن و
همچنین از دیگر لغات مجاور عرب مانند زبان مردم
فارس، روم، قبط، بربر، زبان عبری، سریانی، حبش
و انماط استفاده کرده است.

تمامی این مورد را، دانشمندان مشخص نموده، شرح
و بسط داده اند.

از جمله در کتاب پرارزش ما فی القرآن من لغات
القبائل تألیف ابوالقاسم محمد بن عبداللّه (۵) که اخیراً
مکرراً چاپ شده این مورد را می یابیم. پاره ای از این
لغات و محل اخذ آنها از این قرار است:

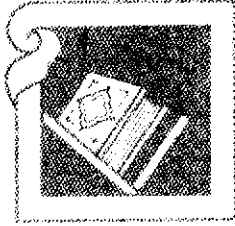
صَلَد (بقره؛ ۲: ۲۶۴) به معنای نقی: پاک و پاکیزه. از
قبیله هذیل.

خَلَاق (آل عمران؛ ۳: ۷۷) به معنای نصیب: بهره.
از قبیله کَنانَة.

۴- از جمله کتاب
«غریب القرآن» و «تأویل
مشکل القرآن» نوشته ابن قتیبه
و «معانی القرآن» فرّاء و
«غریب القرآن» طویحی ...

۵- برای دیدن مجموعه کامل
این موارد، رَك: التمهید،
ج ۵.

۶- رجوع شود به الانقسان
سیوطی ج ۱ ص ۷ چاپ
قدیم.



ضلالت رها می سازد، چنان زندگی بر او سخت و دشوار می گردد و خود را در تنگنا و فشار می بیند که راه تنفس بر او تنگ می گردد و بیچاره می شود. و او مانند کسی است که با سختی و دشواری راه آسمان را صعود می کند.

اکنون این چگونه تشبیهی است؟ مگر کسی که راه آسمان را طی می کند دچار سختی و دشواری می گردد؟ مفسرین پیشین، چون از فشار هوا بر بدن انسان آگاهی نداشتند، و مقابله آن را با فشار خون از داخل بدن نمی دانستند، راههای مختلفی برای تفسیر آیه و توجیه این تشبیه ارائه داده اند. . . ولی امروزه، بر اثر اکتشافات علمی، و پی بردن به بسیاری از اسرار طبیعت و جهان هستی، این معما به خوبی حل شده است.

این قبیل آیات بسیار است که درک کامل آنها، بر دانستیهای فراوان استوار می باشد، زیرا این کلام از کسی صادر شده که از تمامی اسرار طبیعت آگاه است و این اشارتها، تراوشهایی از آن دریای متلاطم بی انتهاست: «قل أنزلہ الذی یعلم السرفی السماوات و الارض» (فرقان؛ ۲۵: ۶)

۷- هفتمین عامل ابهامات یاد شده طرح مسائلی از ماوراءالطبیعه، از مبدأ و معاد، بدو آفرینش جهان و خلقت انسان، جن و ملک و شیطان، ولدان و حور، جنان و قُصُور، مراحل پس از مرگ، برزخ و آخرت، صحنہ های قیامت و اعراف و صراط، دوزخ و بهشت و رضوان و مانند آن است.

آیا مفهوم این گونه مسائل که وصفی از جهان غیب را به دست می دهند همان است که از ظواهر این گونه تعابیر به دست می آید، و آیا آنها را باید حقایقی ملموس طبق عالم شهود پنداشت، یا آنکه در پس این الفاظ و عبارات کوتاه، حقایقی والا و رقایقی دقیق نهفته است؟

واقعت این است که الفاظ و عبارات معمولی و رایج ادوات و قالبهای مادی هستند و طبق نیاز، برای معانی و مفاهیم متناسب با خودشان ساخته شده اند و نمی توانند حاکی از مفاهیم والا تر و معانی گسترده تری باشند، و فراخور آن حقایق و رقایق ساخته نشده اند، ضیق تعبیر است که از این الفاظ و عبارات دست ساخت بشر، استفاده شده.

چون که با کودک سر و کارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد
مثلاً، آنجا که گفته: «جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع یزید فی الخلق مایشاء. . .» (فاطر؛ ۳۵: ۱)

آیا فرشتگان موجوداتی هستند دارای بالهایی مانند بال پرندگان، یا مانند کبوتران پر می زنند. . .؟
یا آنکه از باب تشبیه غیر محسوس به محسوس نیروهای فعال جهان مورد نظر است که هریک به فراخور حال خود، دارای قدرتهای متفاوتی هستند، زیرا هرگونه فعالیت در جهان هستی بر اندازه و قدرت بالهای نیرو استوار است.

تحقیق پیرامون این گونه مسائل از دشوارترین وظائف مفسر است.

عوامل تشابه

آنچه گذشت، برخی از عوامل ابهام بود که ضرورت تفسیر را ایجاب می کرد. اکنون به عوامل تشابه که ضرورت تأویل - به معنای توجیه نمودن- را ایجاب می کند اشاره می کنیم:

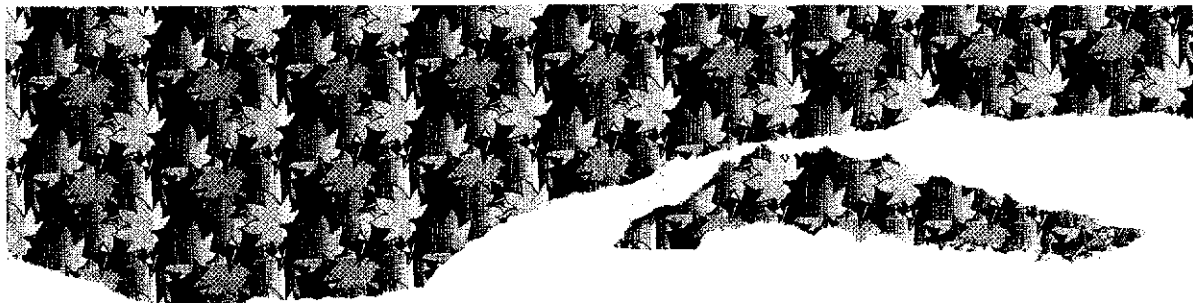
گفتنی است که تشابه در قرآن دو گونه است: تشابه اصلی و تشابه عرضی.

تشابه اصلی، آن را گویند که اساساً، الفاظ و عبارات وارده در آیه، به جهت کوتاهی لفظ و بلندی معنی، در افاده معنی رسا نباشد، زیرا همان گونه که اشاره شد قالبهای تنگ الفاظ را برای معانی پیش پا افتاده مادی ساخته اند که گنجایش معانی بلند و والای مافوق ماده را ندارد. و این خود پوششی می گردد که جلوی درخشش چهره معانی عالیه را گرفته و گاه به همین جهت ایجاد شبهه می کند.

مانند آیه: «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» (انفال؛ ۸: ۱۷) که در افاده مسأله «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»، برای همگان رسا نیست و برخی به واسطه آن دچار شبهه جبر گردیده اند.

و همچنین آیه: «والله خلقکم و ما تعملون» (صافات؛ ۳۷: ۹۶)

و آیه: «الله خالق کل شیء و هو علی کل شیء وکیل» (زمر؛ ۳۹: ۶۲)



آورده‌اند، که تماماً، «کشف ساق» را کنایه از شدت و حدت عمل در حال انجام یافتن گرفته‌اند.

ابن عباس در این زمینه می‌گوید:
هرگاه مشکلی از قرآن پیش آید، به اشعار عرب رجوع کنید، زیرا اندوخته عرب در آنجاست.
آن‌گاه می‌گوید: آیا نشنیده‌اید سخن این شاعر را:
«وقامت الحرب لنا علی ساق»^(۸)

ابوالفتح رازی می‌گوید:
و این عبارت باشد از شدت و صعوبت کار... و این بر سبیل استعاره و تشبیه باشد.
کسی که او را کاری سخت پیش آید دامن از ساق بگیرد (دامن بالا زند) تا در آن کار سعی تواند کردن. شاعر عرب می‌گوید:
كشفت لكم عن ساقها
وبدا من الشر الصراخ
در وصف جنگی سخت گوید: جنگ دامن بالا کشید. شر به فریاد درآمد^(۹).

پس آیه کریمه، چیزی را گفته که شعرای عرب آن را - قبلاً - سروده‌اند و هرگز نباید مایه شبهه گردد. جز آنکه برخی کوتاه‌فکران ساده‌اندیش، این آیه و آیه قبلی را دلیل بر جسمانیت حق تعالی گرفته، برای او، پا و دست و صورت پنداشته‌اند. در این زمینه، بخاری روایتی آورده که در آن روز خداوند ساق پای خود را نمودار می‌کند، و مؤمنان بر رو افتاده سجده می‌کنند، ولی دیگران از آن عاجزند...^(۱۰)

نسبت میان تفسیر و تاویل

از آنچه گذشت به دست آوردیم که مورد تفسیر از مورد تاویل جداست، زیرا عوامل هر یک جدا از عوامل دیگری است. مورد تفسیر ابهام لفظ است، و مورد تاویل تشابه معنی. علاوه بر این تاویل در موردی است که به واسطه شبهه باید توجیه گردد. ولی تفسیر در موردی است که به جهت عوامل یاد شده ابهامی رخ دهد و ما بخواهیم آن ابهام را بزداییم.

از این رو باید گفت: نسبت میان تفسیر و تاویل - از نظر مورد - عموم و خصوص مطلق است، زیرا هر کجا تشابه وجود داشته باشد، ابهام نیز هست؛ چون عمده‌ترین عامل تشابه، بلندای معنی و قصور الفاظ

و نیز آیات هدایت و ضلال، که در افاده معنای عنایت و خذلان برای همه کس رسا نیست.

و اما تشابه عرضی، در آیاتی رخ داده که اساساً تشابهی در آنها رخ نداده است و کاملاً در افاده معنی، طبق متعارف رسا هستند، ولی پس از پیدایش مباحث کلامی و ناپختگی آن در قرون اولی، خود به خود زیر پوشش تشابه قرار گرفته‌اند.

در این روزگار ارباب بحث و جدل، هریک برای اثبات مدعای خویش به سراغ آیاتی می‌رفتند که به نوعی امکان دستاویزی به آن وجود داشت.

مانند آیه: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» (قیامه؛ ۷۵: ۲۲)

(چهره‌ها در آن روز شکفته است، زیرا به پروردگار خویش نظر داشته)

این آیه از دیدگاه مردم عرب، و شیوه استعمالات آنها، هیچ‌گاه شبهه‌آفرین نبوده، زیرا نظر داشتن به ساحت قدس الهی و انتظار داشتن لطف و عنایت او مطلبی است که برای بندگان شایسته خدا رواست. و این گونه تعبیرات، که همین معنی را افاده می‌کند، در استعمال عرب متداول بوده و جز این معنی چیز دیگری را از آن نمی‌فهمیده‌اند.

زمخشری می‌گوید: در پسین روز گرمی در کوزه‌های مکه دخترکی ناپینا را دیدم که دست تکتدی دراز کرده، برای جلب ترحم مردم، این عبارت را وارد زبان خویش قرار داده بود:

«عینتی تُویطره الی الله و الیکم...»^(۷).

(چشمان کوچک من، به سوی خدا و شما مردم دوخته است.)

آیا جز انتظار کمک و دستگیری، چیز دیگری مقصود وی بود؟

پس چرا همین تعبیر که در قرآن طبق معمول آمده، مایه شبهه گردد؟!

و در آیه: «یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون» (قلم؛ ۶۸: ۴۲)

کشف از ساق، به معنای دامن بالا زدن و کنایه از جدی بودن در کار و شدت و صعوبت آن است.

از روز نخست، عبدالله بن عباس و شاگردان وی در شرح این تعبیر گفته‌اند: «کنایه عن شدته الأمر و جدته».

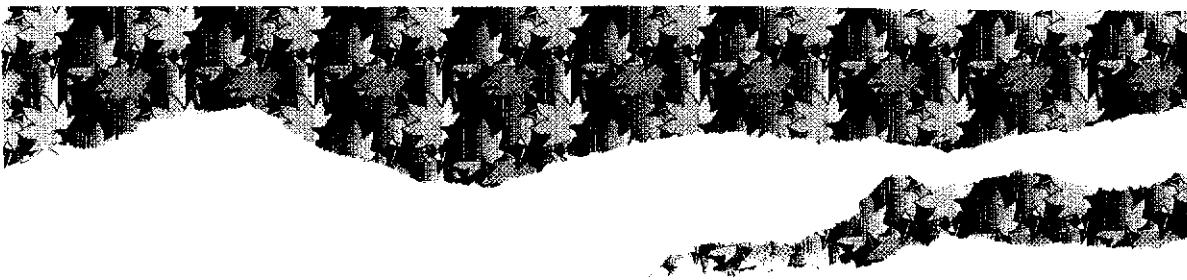
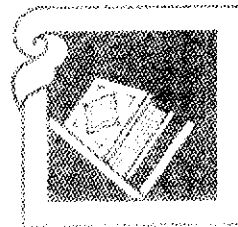
آن‌گاه شعرهایی از عرب جاهلی در این زمینه

۷- تفسیر کشف، ج ۴، ص ۶۶۲.

۸- رجوع شود به تفسیر الدر المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۲۵۴-۲۵۵ و تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۲۴.

۹- رجوع شود به تفسیر ابوالفتح رازی. تحقیق ابوالحسن شعرانی، ج ۱۱، ص ۲۳۸-۲۳۹ و کشف، زمخشری، ج ۴، ص ۵۹۲-۵۹۴.

۱۰- رجوع شود به صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۸، در تفسیر سوره قلم. (الشمید، ج ۳، ص ۱۴۴ و ۱۵۹).



جهانیان عرضه داشته اند.

مقصود از ائمه سلف، نخست شخص شخیص پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است که شخصاً در تبیین و تفسیر بسیاری از مشکلات قرآن کوشیده است و نیز خاندان پاک او، که وارثان علم او هستند و ودایع نبوت در اختیار آنهاست و راه او را با کمال امانت و صداقت، ادامه داده اند.

سپس علمای صحابه و بزرگان تابعین که مشعل داران هدایت امت، در زمینه های مختلف بوده اند.

ارزشیابی این گونه آثار، به تخصص و کارشناسی دقیقی نیاز دارد.

تفسیر تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، تفسیر ابی الفتح رازی، تفسیر صافی، کنز الدقائق مشهدی، جامع البیان طبری، الدر المنثور سیوطی، تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر ابن کثیر، قرطبی... حاوی ارجمندترین گنجینه ها در این زمینه اند. علاوه بر این کتب حدیثی مانند: کافی، وافی، بحار الانوار، مسند احمد، بخاری، مستدرک حاکم نیشابوری قسمت اعظم این آثار را گرد آورده اند.

* مراجعه به لغت اصیل عرب، بویژه لغت معاصر نزول قرآن و نزدیک به آن به خوبی می تواند بسیاری از رموز و مشکلات قرآن را حل نماید؛ مشروط بر آنکه صحت و درستی لغت مُحَرَّر باشد.

در این زمینه، نوشته ها و کتابهای فراوانی در دست است، که نزدیک به آن عهد تألیف شده اند و از اهمیت و اعتبار بالایی برخوردار هستند که از جمله می توان این کتابها را نام برد:

کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰ - ۱۷۵ هـ.ق) جمهرة اللغة، ابن درید (۳۲۱ هـ.ق) معجم مقاییس اللغة، ابن فارس (۳۹۵ هـ.ق) صحاح جوهری (۳۹۳ هـ.ق) نهاییه ابن الاثیر (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ.ق) الفائق و اساس البلاغة زمخشری (۵۸۳ هـ.ق) مفردات راغب (۵۰۲ هـ.ق) و غیره که بسیار است.

* سایر علوم و معارف بشری که مرور زمان قطعیت آن را ثابت نموده، تا حدودی می تواند مشکل گشای قسمتهایی از قرآن مجید باشد.

در این زمینه می توان از فلسفه عالییه و سایر علوم انسانی و رشته هایی از علوم طبیعی و ریاضی نام برد،

است، از ادای آن معانی عالی؛ لذا تأویل و توجیه نمودن چنین آیاتی، خود یک نوع تفسیر به شمار می رود، منتهی تفسیر تأویل گونه.

مثلاً در تفسیر و تأویل آیه: «یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون» یک مفسر توانا - علاوه بر استشهاد به اشعار عرب - از آیات مرتبط با آن نیز استفاده می کند و از باب «القرآن یفسر بعضه بعضاً» از این آیات کمک می گیرد:

«و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید و جاءت کل نفس معها سائق و شهید لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید» (ق؛ ۵۰: ۲۰ - ۲۲)

در آن روز سخت و دشوار، پرده از حقایق برداشته می شود.

«والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق» (قیامه؛ ۷۵: ۲۹ - ۳۰)

طبرسی می گوید: پیچیدن ساق پاها، کنایه از شدت آلام و ناراحتی در آن روز است. (۱۱) ابوالفتح رازی از قتاده روایت می کند: «سختی بر سختی پیچیده شود.» (۱۲)

منابع تفسیر

عمده منابع اصیل تفسیر، که بدون مراجعه به آنها رسیدن به بیشتر مفاهیم قرآنی دشوار خواهد بود، عبارت اند از:

قرآن، که عمده ترین و اصیل ترین مرجع تفسیری به شمار می رود، زیرا مجموعه آیات و سوره قرآن یک سخن است، و از یک سرچشمه نشأت گرفته، یک بافت را تشکیل می دهد. و هر گوشه ای از آن می تواند در شرح گوشه دیگر آن که به اجمال درباره آن سخن رفته، رهنمون باشد، و آن را شرح و تبیین نماید. از این رو فرموده اند: «القرآن یفسر بعضه بعضاً».

البته فهم قرآن از قرآن، ورزیدگی خاصی لازم دارد، که شرط اول آن احاطه کامل به معانی قرآن است. تفسیر علامه طباطبائی - المیزان - در این زمینه نمونه است.

* آثار باقی مانده از ائمه سلف؛ امروزه، اندوخته فراوانی از اقوال و آرای بزرگان سلف در اختیار داریم که با دید باز و لمس حوادث معاصر با نزول قرآن، بسیاری از ابهامات آن را می زدایند و حقائق آشکار از قرآن را، بر

۱۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۱.
۱۲- تفسیر ابوالفتح، ج ۱۱، ص ۳۳۴.



۵- علم آثار: آثار و سنن وارده از پیغمبر اسلام و صحابه کبار و ائمه اطهار و تابعین که سلف صالح این امت اند، و بسیاری از معضلات قرآن به دست اینان گشوده شده. «اولئک الذین هدی اللہ فیهدیم اقتده» (انعام: ۹۰) (اینان کسانی هستند که هدایت شده و مورد عنایت پروردگار قرار گرفته اند. راه آنان را پیوی). «(۱۳)»

تفسیر به رأی

تفسیر به رأی چیست که مورد نکوهش قرار گرفته؟
راغب اصفهانی گوید: تفسیر به رأی آن گاه است که شرایط یاد شده، مخصوصاً اخلاص عمل در کار نباشد. پیش از آنکه تفسیر به رأی را معنی کنیم، لازم است نمونه‌هایی از روایات مربوط به آن را بیاوریم:
۱- شیخ ابوجعفر صدوق از مولا امیرمؤمنان(ع) روایت کرده است که:
قال رسول اللہ(ص): قال اللہ جل جلاله: «ما آمنَ بی من قَسَرَ برأیه کلامی». «(۱۴)»

(به خدا ایمان ندارد، کسی که کلام خدا را صرفاً با رأی خود تفسیر کند.)

۲- ابوالنضر عیاشی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ أَثْمُهُ عَلَيْهِ». «(۱۵)»
(هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر درست آید، اجر و پاداشی ندارد و اگر نادرست آید گناه آن بر عهده وی است.)

۳- شهید ثانی زین الدین عاملی از پیامبر اکرم(ص) روایت می‌کند:

«مَنْ تَكَلَّمَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ». «(۱۶)»
(هر که در قرآن، از پیش خود سخن گوید، حتی اگر درست آید، باز هم خطا کرده.)

۴- باز روایت کند از آن حضرت: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بغير علم فليتبوأ مقعده من النار.»

(هر که در قرآن سخنی گوید که از روی آگاهی نباشد، هر آینه بایستی جایگاه خود را در دوزخ استوار کند.)

نظر بزرگان، در شرح و تبیین این گونه احادیث، به دو جهت معطوف گردیده:

زیرا این گونه علوم و معارف، پیرامون شناخت هستی و اسرار وجود و شناخت طبیعت و اسرار نهفته در آن وضع و تدوین شده و در همان زمینه‌هایی است که برخی از آیات قرآن کریم به آن اشارت دارد، یا بر همان مبانی دلائل خود را استوار نموده است.

مثلاً: تعبیر به «أَحَدٌ» به جای «واحد» در سوره اخلاص که وحدانیت ذات و صفات حق تعالی را می‌رساند. و نیز تعبیر به «صَمَدٌ» که استغنائی مطلق را افاده می‌کند با تعبیر و اصطلاحات فلسفه متناسب است.

و همچنین آیات نفی شریک که به برهان «تمانع» اشارت دارد.

علاوه بر این، پاره‌ای اشارت‌های علمی در مورد برخی اسرار طبیعی جهان، که روزگاری نهفته بود، و امروزه آشکار شده یا آشکار خواهد شد، در آیاتی از قرآن کریم وجود دارد. در نتیجه کشف مفاهیم دقیق این آیات، بیشتر به آگاهی‌های علمی و فلسفی ثابت شده بستگی دارد.

صلاحیت مفسر

راغب اصفهانی - در مقدمه تفسیر خود - برای احراز صلاحیت مفسر، تا بتواند به حقائق عالی و تعالیم راقیه قرآن دست یابد، شرائطی یاد نموده، که خلاصه آن را در اینجا می‌آوریم:

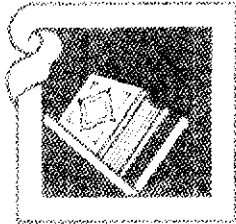
او می‌گوید: در راه رسیدن به مفاهیم عالی قرآن، شرائطی لازم است. عمده شرائط «ایمان و اسلام» است که در قرآن به عنوان «علم و عمل» از آن یاد شده: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» (رعد: ۲۹)

(کسانی حقایق را دربرمی‌گیرند، و زندگی آنان پیوسته شکوفنده است، که علم و عمل را قرین یکدیگر قرار داده‌اند.)

دستیابی به این گونه علم نافع و عمل صالح جز با به دست آوردن این مراتب علمی و موهبتی میسر نیست:

- ۱- علوم لفظی: لغت و ادبیات گسترده عرب.
- ۲- علوم عقلی: منطق، فلسفه، کلام و اصول.
- ۳- علوم قرآنی: معرفت اسباب نزول، قرائات، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و غیره.
- ۴- علم شریعت: فقه کامل، در ابعاد گوناگون عبادی، نظامی، سیاسی و اقتصادی.

۱۳- رجوع شود به مقدمه،
راغب ص ۹۳ - ۹۷.
۱۴- امالی صدوق، مجلس
۲، ص ۶ و نیز به کتاب
توحید، باب ۳۶ ص ۲۶۴ و
عیون الاخبار، ج ۱ ص ۱۵۳،
باب ۱۴، رقم ۱ رجوع شود.
۱۵- مقدمه تفسیر عیاشی، ج
۱، ص ۱۷، رقم ۲ و ۴.
۱۶- آداب المتعلمین، تألیف
شهید ثانی ص ۲۱۶ - ۲۱۷.
بحار الانوار، ج ۸۹ ص
۱۱۱ - ۱۱۲، رقم ۲۰.



اندوخته‌های فراوانی برای آیندگان به ودیعت گذارده‌اند. شتاب زدگی و نادیده گرفتن آن همه آثار و افکار گرانبها، ناپختگی کار را نشان می‌دهد.

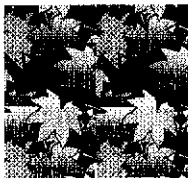
آری بسیاری از نکات و رموز قرآن، به دست توانای متفکرین و صاحب‌نظران اصیل و کهن جهان اسلام، باز و گشوده شده، ذخائر سرشاری در این زمینه، در نوشته‌ها و کتابهای تفسیری، در اختیار داریم که مراجعه نکردن به آنها موجب دوباره کاری و هدر دادن نیروهای فراوانی می‌شود.

لذا، تکروری در این راه، و رهسپار شدن بدون کمک و همراه، بیهوده رفتن است.

در این زمینه، مولا امیرمؤمنان فرموده‌اند: «أياك ان تفسر القرآن برأیک، حتی تفقهه عن العلماء...» (۱۹)
(بر حذر باش تا تنها با رأی خود، قرآن را تفسیر نمایی، مگر آنکه با دانشمندان نشسته از آنان بهره‌مند گردی.)

و نیز فرموده: «من استبدّ برأيه هلک». (هرکه استبداد رأی به خرج دهد، و به آرای دیگران وقعی ننهد، هر آینه در وادی ضلالت نابود گشته.)

امام ابو جعفر باقر می‌فرماید: «گاه ممکن است از آیه‌ای برداشتی کنی که مایه نابودی و سقوط تو گردد.» (۲۰)



۱- کسانی که دارای مکتب و آرمان خاصی هستند گاه درصد می‌آیند تا قرآن را طبق دلخواه و آرمان خاص خود توجیه و تأویل نمایند. هدف اصلی چنین اشخاصی مشروعیت دادن به رأی خویش است.

این گونه افراد در پی آن نیستند که واقعاً قرآن را تفسیر کنند، یعنی به دنبال آن نیستند که قرآن چه می‌گوید، یا در قرآن چه حقایقی نهفته است، بلکه در این اندیشه‌اند تا به هر قیمتی که هست، مکتب و مذهب خود را توجیه کنند، و به آن لباس مشروعیت بپوشانند، لذا به این در و آن در می‌زنند تا از گوشه و کنار کتاب و سنت اشارتهایی بیابند که هدفشان را تأمین کند؛ گرچه با زور و تکلف این کار انجام شود.

اینان در پی آنند تا رأی خود را بر قرآن تحمیل کنند، که این خود خیانتی است به قرآن و تجاوزی است ناروا به ساحت قدس کلام الهی.

در این زمینه گاه ممکن است سوءنیتی هم در کار نباشد، یا أحياناً حسن نیت باشد؛ مانند اینکه عارف و مرشدی در مقام نصیحت و ارشاد و مبارزه با نفس اماره، اشاره به قلب خویش کند و بگوید: «أذهب الی فرعون أنه ظغی...» (۱۷) و منظور او این باشد که موسای عقل و خرد باید به سوی فرعون هوی و هوسهای سرکش بشتابد، باشد که رام گردد و سر فرود آورد: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى...» (۱۸)!

در عین حال، این تفسیر چون دستبرد به حریم امن الهی است، اشتباه است، و راهی است که به گمراهی می‌انجامد. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.» (کهف؛ ۱۸: ۱۰۴)
(کسانی در این جهان به گمراهی می‌روند، ولی گمان می‌برند کار نیکو انجام می‌دهند.)

۲- تکروری در این راه پرفراز و نشیب، از خطر سقوط و گمراهی در امان نیست.

قرآن کتابی است که در رهنمودهای خود بر بسیاری از دلائل عقل و نقل و شواهد و آثار تکیه کرده و بدون دستیابی به این دلائل، امکان رسیدن به سر منزل مقصود و فهم درست آیات آن بسی دشوار می‌نماید.

علم تفسیر، مانند دیگر علوم، از نقطه صفر آغاز شده، مراحل طی کرده، بزرگان و دانشمندانی در این راه صرف وقت کرده‌اند، دقت و تحقیق نموده‌اند،

۱۷- طه، ۲۰: ۲۴.
نازعات؛ ۷۹: ۱۷.
۱۸- طه؛ ۲۰: ۴۴.
۱۹- توحید، صدوق، باب ۳۶ ص ۲۶۴.
۲۰- رجوع شود به تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷، رقم ۴.